

پرونده

از دل دود و ویرانی تا امید به زندگی

حماسه امدادگران هلال احمر

آرمین بیبا

وقتی حادثه‌های رخ می‌دهد، چه بلایای طبیعی مانند زلزله و آوار، چه فجایعی که ساخته دست انسان است، همه در جست‌وجوی پناهگاهی برای نجات جان خود و عزیزانشان هستند. اما در همین لحظات هولناک، انسان‌هایی وجود دارند که برخلاف دیگران، یسه دل خطر می‌زنند تا جان دیگران را نجات دهند؛ فرشتگانی به نام امدادگران هلال احمر. در جریان دو جنگ تحمیلی اخیر (۱۳ و ۴۰ روزه)، امدادگران زن و مرد هلال احمر با عشق و از خودگذشتگی، در بحبوحه انفجار و آوار، خود را به قلب حوادث رساندند. بر اساس گزارش‌های رسمی، آنها موفق شدند ۷ هزار و ۲۵۰ نفر را زنده از زیر آوار بیرون بکشند که از این تعداد ۹۶۰ نفر در تهران نجات یافتند. در این مسیر ایثار، ۹ نفر از امدادگران جان خود را از دست دادند و یک خانواده هشت نفره از داوطلبان هلال احمر نیز در حملات دشمن به شهادت رسیدند. روزهایی که آسمان تهران از غرش جنگنده‌ها و صدای انفجارهای بی‌دری بر شده بود و بمب‌ها و پرتابه‌های دشمن بر سر مردم فرود می‌آمد، امدادگران هلال احمر بدون لطمه‌ای درنگ خود را به قلب حادثه می‌رساندند. آنها که از اقشار و سنین مختلف بودند، با دستنالی خالی و قلبی سرشار از عشق، در میان دود، آتش و آوار، به دنبال نجات مصدومان می‌گشتند. نکته قابل توجه، سرعت عمل امدادگران بود. میانگین زمان حضور آنها در محل انفجار، تنها چهار دقیقه اعلام شده است. تیم‌های تخصصی جست‌وجو و نجات با استفاده از تجهیزات پیشرفته و سنگ‌های زنده‌یاب وارد ساختمان‌های تخریب‌شده می‌شدند، اما در بسیاری از مواقع که امکانات کافی در اختیار نداشتند، با بیل، کلنگ و حتی دستن خالی عملیات آواربرداری را انجام می‌دادند.

ایثار در میان خطر
این نیروها در حالی فعالیت می‌کردند که مرکز فرماندهی، بیمارستان‌ها و حتی پایگاه‌های امدادی خودشان هدف حملات مستقیم قرار گرفته بودند. طبق آمار منتشر شده، ۲۰ پایگاه هلال احمر و ۴۹ خودروی امدادی در این جنگ آسیب دیدند، اما امدادگران هرگز صحنه را ترک نکردند و همچنان در صف اول امدادرسانی باقی ماندند. خطر همواره در کمین امدادگران بود، بسیاری از آنها در شرایطی کار می‌کردند که احتمال حملات مجدد یا ریزش مجدد آوار وجود داشت، اما هیچ‌گاه عقب‌نشینی نکردند. گزارش‌ها حاکی از آن است که شماری از نیروهای هلال احمر در حین انجام وظیفه مجروح یا شهید شده‌اند؛ امدادگرانی که شاید نامشان کمتر شنیده شود، اما نقش آنها در نجات جان انسان‌هایی بدیل است.

آمار نجات، یک زندگی در میان هشت آوار
بر اساس گزارش‌های رسمی، در جریان جنگ تحمیلی سوم، امدادگران هلال احمر موفق شدند ۷ هزار و ۲۵۰ نفر را زنده از زیر آوار بیرون بکشند. به عبارت دیگر، از هر هشت نفری که زیر آوار گرفتار شده بودند، یک نفر زنده نجات یافت. همچنین هلال احمر بیش از ۶ هزار عملیات جست‌وجو و نجات در سراسر کشور انجام داد. میثم افشار، دبیر کل جمعیت هلال احمر، با اشاره به ابعاد عملیات‌های امدادی در جنگ‌های اخیر گفت: «۱۱۰ هزار نیروی عملیاتی درگیر جنگ تحمیلی شدند و ۷ هزار و ۹۸۶ تیم عملیاتی به کار گرفته شد. امدادگران هلال احمر در جنگ تحمیلی سوم، با اجرای ۶ هزار و ۲۰۰ عملیات، ۷ هزار و ۲۵۰ نفر را زنده از زیر آوار بیرون کشیدند.»



شهادت در لباس امداد
اما این مسیر پرافتخار، خالی از جانفشانی نبود. به گفته دبیر کل جمعیت هلال احمر، در طول جنگ‌های اخیر ۱۲ و ۴۰ روزه، ۹ نفر از امدادگران هنگام نجات جان افرادی بی‌گناه از زیر آوار، جان خود را از دست دادند. همچنین در حملات دشمن به مناطق مسکونی، یک خانواده هشت نفره از داوطلبان هلال احمر نیز به شهادت رسیدند. امدادگران در دل آتش و دود، با به خطر انداختن جان خود، موفق شدند کودکان و افراد زیادی را از زیر آوار نجات دهند و اشک شوق بر چشمان حاضران در صحنه جاری کنند. لحظاتی که شاید هیچ‌گاه تصویرش از حافظه تاریخی این سرزمین پاک نشود.

نجات از بحران روحی جنگ
سعدیدریدون‌نژاد، امدادگر ۲۴ ساله هلال احمر، از همان دوران کودکی با عشق خدمت در این لباس مقدس بزرگ شده است. خانواده او همگی امدادگر هستند. پدر و مادرش هر دو از کارکنان هلال احمر بودند و مادرش هنوز در این سازمان مشغول به خدمت است اما پدرش فوت کرده است. سعید که در قسمت خدماتی و پشتیبانی سازمان هلال احمر مشغول به کار است در این باره می‌گوید: «من از دوران کودکی با این شغل آشنا شدم. از رفتار و کارهای پدر و مادرم فهمیدم که تنها عشق به خدمت به انسان است که می‌تواند تو را به سمت این راه بکشاند. من از سختی‌ها و حتی به خطر افتادن جان امدادگران حین امدادرسانی با خبر بودم، اما عاشق این شغل شدم. دوست داشتم به هر طریقی در کنار امدادگران هلال احمر خدمت کنم. فوق دیپلم گرفتم و در نهایت ۸ سال قبل وارد سازمان شدم. در این مدت تحصیلاتم را ادامه دادم و در کنار آن دوره‌های امدادرسانی و امدادگری را آموختم تا در مواقع ضروری به درستی بتوانم به آسیب‌دیدگان خدمت کنم.»

اولین تجربه در جنگ ۱۲ روزه؛ کودکان در آغوش مادران
سعید درباره روزهای سخت امدادرسانی در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه گفت: «وقتی ۲۳ خردادماه سال گذشته رژیم منحوس صهیونیستی به کشورمان حمله کرد، همه امدادگران هلال احمر برای کمک به آسیب‌دیدگان جنگ وارد عمل شدند. من هم برای اولین تجربه امدادرسانی به آسیب‌دیدگان جنگ از میان آوار، به دستور دکتر پیرحسین کولیوند، رئیس جمعیت هلال احمر، همچون دیگر نیروهای سازمان برای کمک‌رسانی و نجات جان مردم از زیر آوار آماده شدم.»

وی ادامه داد: «برای من آن روزها که اولین تجربه در شرایط جنگی بود، خیلی سخت بود. رژیم اسرائیل ناچارمردانه به مراکز نظامی و ساختمان‌های مسکونی حمله می‌کرد و در جریان آن، افراد زیادی جان خود را از دست می‌دادند یا زخمی می‌شدند. دیدن صحنه‌های دلخراش مرا آزار می‌داد. جان دادن کودکان در آغوش مادران، بیرون آوردن بیکر خونین دختران و پسران خردسال از زیر آوار، لحظات تلخی بود که من و همکارانم



امدادگر هلال احمر در گفت‌وگو با «جوان»:

مادرم تشویق می‌کره
برای نجات به‌دل بمباران بروم

تجربه می‌کردیم.
امدادگر جوان افزود: «اما ما باید به مردم آسیب‌دیده امید به زندگی می‌دادیم و همین موضوع باعث می‌شد سختی‌ها را در دل نگه داریم و بروز ندهیم. وقتی کودکی از زیر آوار زنده بیرون می‌آمد، اشک شوق در چشمان امدادگران جاری می‌شد و امید به زندگی دوباره جان می‌گرفت. خانواده‌ها وقتی با صحنه نجات جان یکی از عزیزانشان با تلاش امدادگران مواجه می‌شدند، سجده شکر به جا می‌آوردند و انگار خدا به همه آنها جان تازه‌ای داده بود.»

تجربه می‌کردیم.
امدادگر جوان افزود: «اما ما باید به مردم آسیب‌دیده امید به زندگی می‌دادیم و همین موضوع باعث می‌شد سختی‌ها را در دل نگه داریم و بروز ندهیم. وقتی کودکی از زیر آوار زنده بیرون می‌آمد، اشک شوق در چشمان امدادگران جاری می‌شد و امید به زندگی دوباره جان می‌گرفت. خانواده‌ها وقتی با صحنه نجات جان یکی از عزیزانشان با تلاش امدادگران مواجه می‌شدند، سجده شکر به جا می‌آوردند و انگار خدا به همه آنها جان تازه‌ای داده بود.»

جنگ ۴۰ روزه؛ تلخی بیشتر از شیرینی
سعید درباره خاطرات تلخ و شیرین امدادگری در جنگ تحمیلی ۴۰ روزه گفت: «امدادگری همیشه صحنه‌های تلخ و شیرین همراه دارد، اما واقعیتش این است که صحنه‌های تلخ بیشتر است. هر چند برخی صحنه‌ها دل مردم و بعضی خانواده‌ها را شاد می‌کند، اما امدادگران با دیدن صحنه‌های هولناک و دلخراش، کامشان بیشتر تلخ است تا شیرین.»

وی افزود: «در همان روزهای اول جنگ تحمیلی سوم، امریکا و رژیم صهیونیستی به یک مرکز نظامی حمله کردند. ترکش‌های آن حتی به ساختمان هلال احمر و دو بیمارستان اطراف آن هم رسید. در جریان آن افراد بی‌گناه زیادی به شهادت رسیدند. دشمنان قسم خورده در حملات خود به بیماران هم رحم نکردند. در همان لحظه، بیماران از ترس به داخل محوطه بیمارستان و حتی خیابان هجوم آوردند. یکی با عضا، دیگری با ویلچر، یکی هم روی تخت. در این میان تعدادی از ترکش‌های بیماران بی‌نصیب نمانده بودند و ما در حالی که ساختمان هلال احمر هم آسیب دیده بود، به کمک بیماران شتافتیم و آنها را به مراکز درمانی دیگر منتقل کردیم و جانشان را نجات دادیم.»

سریازان بی‌گناه در آتش‌خانه
این امدادگر جوان از دیدن صحنه‌های غم‌انگیز آن روز گفت: «در ادامه همراه دیگر امدادگران به محل اصابت پرتابه‌های دشمن رفتیم تا به آسیب‌دیدگان کمک کنیم. صحنه‌های دلخراش و غم‌انگیزی که دشمن امریکایی و صهیونیستی رقم زده بود، همه ما را بهت‌زده کرد. سریازان بی‌گناهی که در قسمت آتش‌خانه مشغول به کار بودند، به شهادت رسیده بودند. دیدن این صحنه دل هر انسانی را به درد می‌آورد و من آن روز در تنهایی برای سریازان و افراد



خردسالش زیر خروارها خاک به دست بدترین انسان‌ها جانش را از دست داده بود.»

خاطره شیرین؛ دختر ۷ ساله و لبخندی که ماندگار شد

سعید درباره یکی از خاطرات شیرین خود حین امدادرسانی به ساکنان یک ساختمان در خیابان مرزداران گفت: «در یکی از حملات دشمن به ساختمانی در خیابان مرزداران، ساختمان مسکونی به شدت آسیب دیده بود. وقتی به محل اعزام شدیم، ساختمان تقریباً نیمه‌تخریب شده بود و دود و خاک از آن به آسمان بلند شده بود. شدت انفجار به قدری زیاد بود که به ساختمان‌های دیگر هم رسیده بود و تمامی خودروهایی که در آن نزدیکی پارک یا در حال عبور بودند، به شدت آسیب دیده بودند.»

وی ادامه داد: «در جریان آن، افرادی بی‌گناه زیادی از جمله رهنمندان، راننده‌های خودرو و ساکنان ساختمان‌های اطراف زخمی و به شهادت رسیده بودند. در ساختمان مورد نظر، ساکنان در میان دود و آتش و آوار گرفتار شده بودند که با کمک همکارانم یکی یکی آنها را نجات دادیم و به محل امنی منتقل کردیم.»

نگرانی دختر بچه از مادر و پدرش

امدادگر جوان با چشمانی خیس ادامه داد: «در بیرون از ساختمان با زن و شوهری روبه‌رو شدیم که با چشمانی اشک‌آلود نگران دختر هفت ساله‌شان داخل ساختمان بودند. آنطور که متوجه شدیم، زن و شوهر برای انجام کاری از خانه بیرون می‌آیند و وقتی نزدیک خانه می‌شوند، ناگهان بر اثر پرتابه، ساختمان آنها دچار حادثه می‌شود. آنها بیرون مانده بودند و دخترشان تنها در خانه بود. دختر خردسال در طبقه چهارم گیر افتاده بود که بلافاصله به کمک او رفتیم.»

سعید با لبخندی بر لب گفت: «وقتی او را دیدم، گریه می‌کرد و به شدت ترسیده بود. تلاش کردم او را آرام کنم و به او حس امنیت بدهم، اما چیزی که او را خیلی نگران کرده بود، سرنوشته مادر و پدرش بود. قبل از هر چیزی از من سوال کرد: «عمو، ماما و بابام کجا هستند؟ آنها خوبند؟» وقتی به او گفتم مادر و پدرت سالم بیرون از ساختمان منتظر او هستند، آنقدر خوشحال شد که برق چشمانش این خوشحالی را نشان می‌داد. گریه‌اش بند آمد و لبخند بر لبانش جاری شد. وقتی هم بیرون از ساختمان او را تحویل خانواده‌اش دادم، با همان زبان کودکانه‌اش از من تشکر کرد. این خاطره هرگز از یاد منم رود و دوست داشتم در هر عملیاتی بتوانم لبخندی بر لبان هموطنانم بنشانم.»

عشق به خدمت؛ دانش‌جویان دکترا از خارج برگشتند

این امدادگر جوان از ایثار و عشق همکارانش به خدمت در لباس امدادگری گفت: «هر کدام از امدادگران وقتی با آنها از نزدیک آشنا شوی، متوجه می‌شوی که امدادگری در لباس هلال احمر را از جان و دل انتخاب کرده‌اند. تعدادی از امدادگران دانشجویی در خارج از کشور بودند. وقتی جنگ تحمیلی آغاز شد، به سرعت برای کمک و امدادرسانی به کشور بازگشتند. آنها به عشق خدمت به وطن به ایران بازگشتند و تمامی خطرات را به جان دل پذیرفتند تا انسانی را از زیر آوار نجات دهند.»

سعید افزود: «من و همکارانم پس از چند روز از آنها خواستیم برای ادامه تحصیل ایران را ترک کنند و به دانشگاه برگردند، اما گریه می‌کردند و می‌گفتند حاضر نیستند در چنین شرایط بحرانی هموطنانشان را تنها بگذارند. در کنار ما ماندند و خدمت کردند. یکی از امدادگران پزشک متخصص پوست بود که در ایام جنگ داوطلبانه در میان آوار به آسیب‌دیدگان کمک می‌کرد و شب و روز در کنار دیگر امدادگران بود. وقتی از او می‌خواستیم چند روزی هم در هفته مطبش را باز کند، قبول نمی‌کرد و می‌گفت محل کار او همین ساختمان‌های آوار است که هموطنانمان به من نیاز دارند. به هر حال، هر چه از خوبی‌های داوطلبان امدادگر بگویم، کم گفتم.»

مادری که تشویق می‌کرد به دل بمباران بروم

سعید در ادامه درباره تشویق خانواده‌اش برای کمک به آسیب‌دیدگان گفت: «یکی از مشوق‌های من مادرم بود. او نه تنها نگران نبود که من در ایام جنگ -که هر لحظه امکان داشت دشمنان همان محلی که در حال امدادرسانی هستیم را بمباران کند- بلکه مرا تشویق می‌کرد تا شبانه‌روز به کمک آسیب‌دیدگان بشنایم. این راه او خودش پیش قدم بود و خواهرم نیز همراه مادرم در بخش‌های دیگری از امدادرسانی حاضر بودند. وقتی شور و اشتیاق مادر و خواهرم را برای امدادرسانی به افراد آسیب‌دیده می‌دیدم، انرژی زیادی برای ادامه خدمت از آنها می‌گرفتم.»

وی در ادامه به نقش مسئولان اشاره کرد و گفت: «یکی از نکات قوت برای ما امدادگران، حضور همیشگی مسئولان هلال احمر در صحنه‌های عملیاتی و امدادرسانی بود. دکتر پیرحسین کولیوند، رئیس جمعیت هلال احمر، خودش در عملیات‌های امدادرسانی همیشه پای کار بود و از هیچ کمکی دریغ نمی‌کرد. او در طول روز به تمامی تیم‌های امدادی سرکشی می‌کرد و مشکلاتی که با آن مواجه می‌شدیم را برطرف می‌کرد.»

آرزوی پایانی؛ محور رژیم صهیونیستی

سعید در پایان با چشمانی پر از امید گفت: «تمام ما امدادگران که با گوشت و پوست خود زخم‌های این جنگ را حس کردیم، آرزو داریم هر چه سریعتر رژیم منحوس صهیونیستی از صفحه روزگار محو شود و خداوند، امریکای جنایتکار را هم به سزای عملش برساند. ما به راهمان ادامه می‌دهیم تا زمانی که دیگر کودکی زیر آوار نماند و مادری کنار خرابه‌ها گریه نکند.»